

دکتر جواد واحدی \*

## جلسه اول دادرسی و خصوصیات آن

چکیده: قانونگذاران، از جمله قانونگذار ایران، در عین حفظ هدف اصلی از دادرسی‌ها (اجرای عدالت در حدود امکانات)، سعی کرده‌اند مقرراتی را، برای کوتاه کردن زمان دادرسی‌ها، وضع کنند. در این نوشته، ضمن اشاره به بعضی از مقررات مزبور، و توجه به تلاشهای مشابه و قابل تحسین، ولی نه همیشه موفق، قانونگذار بعد از انقلاب اسلامی، پیشنهادهایی ارائه شده است؛ با این امید که، در صورت پذیرش، ما را به هدفهای مذکور در فوق نزدیک کنند.

قانونگذاران، به منظور جلوگیری از به درازا کشیدن دادرسی‌ها، معمولاً تدابیری را اتخاذ می‌کنند؛ از جمله اینکه، طرفین دعوی و مراجع دادگستری، در فرصتهای معینی - که اصولاً برای طرح ادعا، پاسخگویی به آن و رسیدگی به دعوی کافی است - به تکالیفی عمل کنند.

برای مثال، وقتی قانونگذار ایران در بند ۶ ماده ۷۲ آ.د.م.، جزو نکاتی که باید در دادخواست قید شود، مدعی را مکلف می‌کند که تمام ادله و وسائلی که برای اثبات دعوی دارد از اسناد و نوشته‌ها و اطلاعات مطلعین و غیره ذکر کند، و یادر مواد ۸۳ و ۸۵ همین قانون، پیش‌بینی دو روز برای صدور قرار ردّ دادخواست و یا اخطار رفع نقص می‌کند و نیز، در همین دو ماده، پیش‌بینی مدتهای ده‌روزه و پنج‌روزه برای اعتراض به قرار ردّ یا رفع نقص شده است و امثال آن، همگی اینها نشان‌دهنده این است که خواهان

ر دفتر دادگاه، برای طرح دعوی و تهیه مقدمات رسیدگی به آن، فرصتهای معینی دارند که، در بعضی از این موارد، ضمانت اجرای عدم انجام آنها نیز پیش‌بینی شده است. (قطعی شدن قرار، ذیل مواد ۸۳ و ۸۵) کما اینکه، در سایر موارد نیز ضمانت اجرای کلی تخلف از مقررات برای مکلف وجود دارد، که عبارت از تعقیب اداری یا انتظامی مدیر یا مسئول دفتر است. (۱)

امثله فوق، و سایر مواردی که در قانون پیش‌بینی شده، مؤید نظری است که در صدر این مقاله آمده، و علاقه قانونگذار را به تعیین حدود زمانی معقولی، برای دادرسی‌ها، و همچنین درگیری دادگستری و اصحاب دعوی با پرونده‌ها نشان می‌دهد تا دادگستری، برای رسیدگی به هر پرونده، بیش از حد لازم وقت مصرف نکند - وقتی که باید برای سایر پرونده‌ها صرف شود - و اصحاب دعوی نیز پول، عمر و اعصاب خود را، بیش از حدود متعارف، مصرف یک پرونده نکنند. (۲)

در راستای همین نظر (جلوگیری از طولانی شدن دادرسی‌ها)، قانونگذار برای اولین جلسه دادرسی، در دادرسی‌های اختصاری و اولین لایحه، در دادرسی‌های عادی، ارزش خاصی قائل شده، مقررات نسبتاً سنگینی پیش‌بینی کرده است که، رعایت آنها برای اصحاب دعوی ضروری است. (برای مثال به مواد ۱۴۶، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۳۵، ۲۷۶ و ۲۸۸ و غیره مراجعه شود.)

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، قانونگذار به منظور تسریع در رسیدگی به پرونده‌ها، طریقه دادرسی عادی را در دادگاههای تالی حذف کرد و مقرر داشت که به کلیه دعاوی حقوقی به نحو اختصاری رسیدگی شود. (ماده ۱۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی مصوب سال ۱۳۵۸) (۳)

البته، علی‌الاصول، دادرسی‌های اختصاری بر دادرسی‌های عادی رجحان دارند زیرا، قاضی دادگاه، با تماس مستقیم با اصحاب دعوی و یا وکلای آنان مطالب آنان را استماع می‌کند، توضیحات لازم را از آنان می‌خواهد و می‌تواند با درک بهتر مسائل، به نحو سریع‌تر و دقیق‌تر نسبت به پرونده تصمیم بگیرد. ولی شرط استفاده از این نحوه دادرسی این است که تعداد قضات با پرونده‌های ارجاعی به آنان تناسب داشته باشد. کما اینکه در قدیم، که تعداد دعاوی کمتر و مسائل مطروحه ساده‌تر بود و در نتیجه

قضات موجود می‌توانستند مستقیماً و بادقت و حوصله کافی به دعاوی رسیدگی کنند، این نحوه دادرسی، تنها طریقه و بهترین طریقه بود. ولی بعدها که بر اثر گسترش شهرها، افزایش جمعیت و پیچیدگی روابط حقوقی، تعداد دعاوی زیاد شد و امکان انجام دادرسی با توجه به قلت تعداد قضات و دادگاهها به صورت اختصاری نبود، به ناچار دادرسی‌های عادی را تأسیس کردند و آن را اصل قرار دادند و دادرسی‌های اختصاری را به طور استثنایی برای بعضی دعاوی پذیرفتند.

بعد از انقلاب ارزشمند اسلامی، بدون توجه کامل به علل تأسیس دادرسی‌های عادی و با انگیزه پسندیده سرعت بخشیدن به ختم پرونده‌ها، همانگونه که در بالا اشاره شد، دادرسی‌های اختصاری را در دادگاههای تالی و در تمام دعاوی، جانشین دادرسی‌های عادی کردند؛ ولی چون دادرسی اختصاری، چنانکه گفته شد، با تعیین جلسه رسیدگی شروع می‌شود و متأسفانه تعداد قضات و دادگاهها تناسب با تعداد دعاوی نداشته و ندارد و حذف واحد دادرسی، به منظور استفاده از قضات مشغول در این واحد، برای تکمیل کادر قضات در دادگاهها هم مؤثر نیفتاد، در نتیجه اوقات رسیدگی به پرونده‌ها بالمره طولانی شد تا اینکه امروزه، در اکثر پرونده‌های حقوقی دادگاههای عمومی استان تهران، جلسه دادرسی معمولاً چندین ماهه است (۴) و، اگر به جهت رسیدگی به دلایل یا به هر جهت دیگر وقت دادرسی تجدید شود، فاصله جلسه بعدی با جلسه اول نیز همین اندازه خواهد بود؛ به طوری که، با وضعی که پیش آمده، بدون هرگونه مبالغه، باید چراغ برداشت و به دنبال دادرسی‌های عادی رفت که طبق آنها، طرفین مجبور بودند حداکثر ظرف چهار یا پنج ماه معمول برای تبادل لوایح، هر مطلبی که داشتند عرضه کنند و دادگاهها هم، چه بسا بدون تعیین جلسه دادرسی، رأی خود را در قضیه صادر می‌کردند. (ماده ۱۲۸ آ.د.م.) (۵)

با توجه به مقررات مربوط به دادرسی‌های عادی و اختصاری، و آنچه قبلاً آمد، معلوم شد که:

اولاً، دادرسی اختصاری (یعنی دادرسی‌ای که بدون تبادل لوایح صورت گیرد) جنبه استثنایی داشت و مخصوص مواردی بود که دعوی، به علت پایین بودن نصاب خواسته، یا سهولت رسیدگی به دعوی و یا اقتضای طبیعت آن با سرعت در رسیدگی، نیازی به



مقدمات کتبی یا تبادل لوایح - که ممکن بود چند ماه وقت بگیرد - نداشت.

ثانیاً، در دادرسی عادی، امکان داشت که دادگاه، بدون تعیین جلسه، تصمیم قاطع دعوی اتخاذ کند؛ کما اینکه ممکن بود، پس از تبادل لوایح، نیاز به تعیین جلسه برای اخذ توضیح از طرفین دعوی، رسیدگی به دلایل و غیره پیدا کند. ولی، جلسه‌ای که دادگاه در این موارد معین می‌کرد، چیزی معادل اولین جلسه دادرسی‌های اختصاری تلقی نمی‌شد، زیرا طرفین تمام مطالب خود را طی تبادل لوایح عنوان کرده بودند - و در این جلسه، فقط در حدود دستور جلسه دادگاه حق اظهار مطلب داشتند. (ماده ۱۲۸)

در نتیجه، اگر خوانده در تبادل لوایح شرکت نکرده بود، ولی در جلسه دادگاه حضور می‌یافت، حقوق و تکالیفی که قانونگذار در جلسه اول جلسه اول دادرسی‌های اختصاری برای او پیش‌بینی کرده بوده، متوجه او نمی‌شد.

ثالثاً، جلسه اول دادرسی، در دادرسی‌های اختصاری، معادل کل تبادل لوایح در دادرسی‌های عادی بود؛ به این معنی که، همانطور که طرفین دعوی در دادرسی‌های عادی تمام مطالب خود را ضمن تبادل لوایح عرضه می‌کردند و، ضمن استناد به دلایل و مدارک خود، رونوشت (فتوکپی) مصدق آنها را برای یکدیگر می‌فرستادند، در دادرسی‌های اختصاری، همه این مسائل در جلسه اول صورت می‌گرفت، یعنی خوانده هر مطلبی در قبال دعوی داشت، به صورت دفاع و یا به صورت ادعا، با مدارک و دلایل مثبت آنها، در همان جلسه اول عنوان، ارائه و تسلیم می‌کرد تا یک نسخه از آن ضمیمه پرونده شود، و نسخه دیگر تسلیم خواهان گردد. همچنین، خواهان هر مطلبی در مقابل پاسخ‌های خوانده داشت، و هر مدرکی که برای اثبات آن مورد استناد قرار می‌داد، باید به ترتیب فوق، عرضه و تقدیم می‌کرد. ضمناً طرفین اصول مدارک خود را نیز در جلسه رسیدگی آماده برای ارائه داشتند تا، اگر دادگاه یا طرف دعوی نیاز به ملاحظه آنها داشت، تأخیری در رسیدگی رخ ندهد و اگر این اصول حاضر نبود، در صورتی که مورد انکار یا تکذیب طرف قرار می‌گرفت، و از اسناد عادی بود، از عداد دلایل خارج می‌شد و دیگر در آن مرحله قابل استناد نبود. (ماده ۱۴۶ ق.آ.د.م.)

رابعاً، در بعضی از مواد قانون، اولین لایحه در دادرسی‌های عادی، هم‌ارز جلسه اول دادرسی در دادرسی‌های اختصاری آمده بود. (مواد ۲۰۱، ۲۱۸ و ۲۷۷ و غیره)

به تعبیری دیگر، نظر قانونگذار این بود که تمام فرصت‌هایی که در جلسه اول دادرسی، برای بیان مطلب، ادعا، دفاع، ارائه مدارک و نشان دادن عکس‌العمل در مقابل آنها، به اصحاب دعوی داده می‌شود، عیناً در جریان تبادل لوایح نیز به آنان داده شود تا همه مطالب طرفین بتواند مطرح و فرصت پاسخ و عکس‌العمل در مقابل آنها نیز وجود داشته باشد. به این ترتیب، اگر پایان جلسه اول (در دادرسی‌های اختصاری) می‌توانست به پایان یا ختم مذاکرات تعبیر شود (بند دوم ماده ۲۹۸)، در دادرسی‌های عادی نیز، پایان تبادل لوایح بتواند پایان اظهارات و ادعاهای طرفین تلقی شود؛ و روی همین اصل، وقتی در ماده ۲۸۸ آ.د.م. می‌خوانیم که: «دادخواست دعوی متقابل، در دادرسی‌های عادی، باید در موقع تقدیم اولین لایحه پاسخ‌نامه مدعی علیه و، در دادرسی‌های اختصاری، تا اولین جلسه دادرسی داده شود»، به این منظور بود که، در دادرسی‌های عادی وقتی خواننده تکلیف داشت که دادخواست تقابل را در اولین لایحه جوابیه خود به دعوی تقدیم دارد، خواهان دعوی اصلی نیز فرصت داشته باشد تا، در پاسخ خود به اولین لایحه خواننده، هر مطلبی که دارد، از جمله پاسخ‌گویی به دعوی متقابل، عنوان کند و خواننده نیز حق و فرصت داشته باشد در دومین پاسخ خود (آخرین لایحه)، هر مطلبی در مقابل پاسخ‌گویی خواهان اصلی به مدافعات او (از جمله به دعوی تقابل) دارد، بیان کند تا، با ختم تبادل لوایح، طرفین کل مطالب‌شان را بیان و مطرح کرده باشند.

بنابراین، اگر به خواننده تکلیف شده است که، در دادرسی‌های اختصاری، دادخواست تقابل را تا اولین جلسه دادرسی تقدیم دارد (یعنی حداکثر تا زمان تشکیل اولین جلسه دادرسی)، به این منظور بوده است که خواننده دعوی تقابل (خواهان دعوی اصلی) نیز فرصت پاسخ‌گویی به دعوی تقابل را تا آخرین لحظه اولین جلسه داشته باشد.

و لذا، قانونگذار در ماده ۲۸۹ آ.د.م. پیش‌بینی کرده است که اگر دعوی تقابل در جلسه دادرسی اقامه شود، یعنی مثلاً خواننده دعوی در شروع جلسه اعلام کند که دادخواست در دفتر کل یا دفتر دادگاه به ثبت رسیده است و در نتیجه به فرض که کامل باشد، و در همان جلسه به خواهان اصلی (خواننده تقابل که فرضاً در جلسه حضور دارد) ابلاغ شود، وی در عین اینکه حق جواب‌گویی به آن را بلافاصله داشته باشد - تا وقت دادرسی بی‌جهت تجدید نشود - بتواند تقاضای تجدید جلسه را هم، به منظور آماده



شدن برای پاسخ‌گویی به دعوای تقابل، بکند.

بدیهی است اگر دادخواست تقابل مدتی قبل از اولین جلسه تقدیم شود، و فرصت کافی برای ابلاغ آن به خواننده دعوای مزبور و آماده شدن وی برای جواب‌گویی به آن وجود داشته باشد، موجبی برای تجدید وقت دادرسی پیش نخواهد آمد. ولی، در اکثر موارد، خواننده دعوی اصلی، بر اثر بی‌اطلاعی، غفلت و یا علاقه به تجدید وقت دادرسی، دادخواست تقابل خود را در آخرین لحظات تقدیم می‌دارد و طبعاً موجبات تجدید وقت را فراهم می‌سازد.

با این کیفیت، اگر خواننده، در اولین جلسه دادرسی پاسخ به دعوی ندهد و یا پاسخ وی کامل نباشد، ممکن است از طرح یا تکمیل آن به کلی محروم شود (مانند ایراد مرور زمان) و یا، لاقلاً در مرحله بدوی، دیگر فرصت استفاده از آنها را نداشته باشد (مانند ارائه دلایل، که در مرحله دوم رسیدگی هم امکان دارد)؛ به عبارت دیگر، ضمانت اجرای تکالیفی که قانونگذار در جلسه اول دادرسی، یا در اولین لایحه به عهده خواننده گذاشته، یا فرصت استفاده از حقوقی که به وی داده، این است که دیگر فرصت استناد به آنها را یا اساساً ندارد و یا فرصت بعدی او فقط در مرحله بعدی دادرسی (تجدیدنظر) خواهد بود. (۶)

برای مثال، اگر ایرادات خصوصی، مانند ایراد مرور زمان (مواد ۱۹۷ و بعد آ.د.م.) و ایراد تأمین اتباع بیگانه (ماده ۲۱۸)، در اولین جلسه دادرسی یا اولین لایحه عنوان نشوند، دیگر، نه در آن مرحله و نه در مراحل بعدی دادرسی، قابل استناد نخواهند بود. (۷)

بدیهی است دفاع به معنای اخص نیز، گرچه جنبه عمومی ندارد، یعنی فقط حق خواننده دعوی است، مع‌هذا، اگر لاقلاً در مرحله بدوی و در مهلت قانونی عنوان شود، دلایل و مدارک آن را می‌توان در مرحله دوم دادرسی تقدیم داشت. زیرا، در این مرحله از رسیدگی، گرچه ادعای جدید پذیرفته نیست، ولی دلیل جدید پذیرفته است (مواد ۵۰۸ و ۵۰۹ آ.د.م.) (۸) و (۹).

با توضیحات بالا معلوم شد که، به منظور جلوگیری از طولانی شدن دادرسی، طرفین باید به حقوق و تکالیفی که برای آنان در جلسه اول رسیدگی در دادرسی‌های اختصاری

و اولین لایحه در دادرسی‌های عادی، پیش‌بینی شده است توجه کافی داشته باشند و دادگاهها نیز توجه داشته باشند که، جلسه اول دادرسی، باید با ضوابط مربوط به آن تشکیل شود و پایان پذیرد، تا حقوق و تکالیف اصحاب دعوی در زمینه عرضه ادعاها، مطالب، مدارک و مدافعات، طبق قانون رعایت شود. برای مثال، اگر ماده ۱۲ آ.د.ک. به شاکی پرونده حق داده است که، قبل از جلسه اول دادرسی، دادخواست ضرر و زیان خود را تقدیم دارد، دادگاه مکلف است، برای رسیدگی به پرونده کیفری، تعیین وقت کند و مراقبت کند که این وقت، طبق ضوابط مربوط به ابلاغ اوراق قضائی، به شاکی ابلاغ شود تا وی بتواند دادخواست ضرر و زیان ناشی از جرم را به موقع تقدیم دارد. در غیر این صورت، حق شاکی، با توجه به آثاری که بر حکم ضرر و زیان صادره از دادگاه کیفری مترتب است، ضایع خواهد شد و قاضی دادگاهی که در این زمینه مرتکب قصور شده، علی‌القاعده، قابل تعقیب خواهد بود.

در ضمن معلوم شد که جلسه اول دادرسی، در دادرسی‌های اختصاری، معادل کل تبادل لوایح، یعنی مقدمات کتبی رسیدگی در دادرسی‌های عادی است؛ و لذا، همانطور که در دادرسی‌های اختصاری، مذاکرات طرفین معمولاً در جلسه اول پایان می‌پذیرد، در دادرسی‌های عادی نیز، با دو لایحه‌ای که از طرف خواننده و یک لایحه‌ای که از طرف خواهان در جواب آن داده می‌شود، مذاکرات طرفین پایان می‌پذیرد. (ماده ۲۹۸ آ.د.م.) (۱۰) و (۱۱).

به جهات فوق، قانونگذار در ماده ۱۲۸ آ.د.م. پیش‌بینی کرده است که، پس از تبادل لوایح و وصول پرونده به دادگاه، حاکم محکمه، با ملاحظه آن، در صورتی که محتاج به توضیحاتی از اصحاب دعوی نباشد، رأی خود را صادر می‌کند. همچنین، در ماده ۱۵۲ آ.د.م. می‌خوانیم که دادگاه بعد از اعلام ختم دادرسی، که اصولاً باید در پایان جلسه اول صورت بگیرد، یا رأی می‌دهد و یا روز و ساعتی را، برای اعلام رأی، معین و به اصحاب دعوی اعلام می‌کند.

بنابراین، در پایان جلسه اول دادرسی، در دادرسی‌های اختصاری، و با اتمام تبادل لوایح در دادرسی‌های عادی، اصولاً مذاکرات طرفین پایان پذیرفته است و پرونده معد برای صدور رأی است، مگر اینکه نیاز به اخذ توضیح از اصحاب دعوی، یا رسیدگی به



دلایلی، تعیین جلسه را ایجاب کند که، در این جلسه، اظهارات طرفین فقط در خصوص توضیحاتی که دادگاه خواسته - و در اختاریه اصحاب دعوی قید شده - و یا رسیدگی به دلایل خواهد بود. (ماده ۱۲۸)

این مقررات، در مورد دادرسی های اختصاری نیز عیناً جاری است؛ یعنی، اگر بعد از پایان جلسه دادرسی و ختم مذاکرات طرفین، دادگاه نیازی به توضیح از اصحاب دعوی پیدا کند، در جلسه ای که برای اخذ توضیحات داده می شود، به صورت مندرج در قسمت اخیر ماده ۱۲۸ عمل می کند. (ماده ۱۵۱ آ.د.م.)

البته تعیین جلسه، بعد از ختم تبادل لوائح، یا ختم مذاکرات در جلسه اول دادرسی، منحصر به مورد اخذ توضیح نیست: همانطور که در بالا اشاره شد، اگر رسیدگی به دلایل و مدارک طرفین نیز ایجاب کند، دادگاه ناگزیر از تعیین جلسه است و واضح است که، در این جلسه یا جلسات احتمالی دیگر، طرفین حق عنوان کردن مطلب جدید را ندارند، و وقت دادگاه باید مصروف امری بشود که به خاطر آن جلسه داده شده است.

بنا بر آنچه در فوق آمد، با اهمیتی که جلسه اول دادرسی از نظر دادگاه و اصحاب دعوی دارد (به خصوص در حال حاضر که دادرسی عادی در دادگاههای عمومی و تجدیدنظر استان نداریم)، بینیم اولین جلسه دادرسی کدام جلسه است؟

با توجه به مجموع مقررات آ.د.م. جلسه اول دادرسی را می توان چنین تعریف کرد: اولین جلسه دادگاه، جلسه ای که موجبات قانونی رسیدگی به دعوی در آن فراهم باشد، جلسه مزبور تشکیل بشود و مذاکرات طرفین طی آن پایان پذیرد.

پس، برای اینکه زمان شروع و ختم جلسه اول مشخص شود، باید: اولاً: موجبات تشکیل جلسه فراهم باشد. نتیجه اینکه اگر، فی المثل، اختاریه اصحاب دعوی با ابلاغ صحیح برنگشته باشد، و یا ضمیمه پرونده نباشد، دادگاه حق تشکیل جلسه را ندارد و، اگر آن را تشکیل دهد، جلسه مزبور قانونی نخواهد بود؛

ثانیاً: جلسه دادرسی باید تشکیل شود؛ به این معنی که، اگر موجبات قانونی تشکیل جلسه فراهم باشد، جلسه مزبور تشکیل هم بشود. بنابراین اگر، فی المثل اصحاب دعوی، با استفاده از حقی که ماده ۱۲۷ به آنان داده است، جلسه دادرسی را به تأخیر اندازند، جلسه اول دادرسی، جلسه بعدی خواهد بود، و تمام حقوق و تکالیفی که



قانونگذار برای اصحاب دعوی در نظر گرفته است، عیناً به جلسه مزبور منتقل خواهد شد؛

ثالثاً: جلسه اول دادرسی پایان هم بپذیرد. زیرا، معلوم نیست، در اولین جلسه، مذاکرات طرفین تمام شود. اگر جلسه اول دادرسی، قبل از پایان مذاکرات، به هر علتی تجدید (تمدید) شود، جلسه بعد هم، دنباله همین جلسه محسوب است و طرفین، تا پایان آن، می‌توانند از حقوق مربوط به جلسه اول استفاده کنند. به عبارت دیگر، اگر مذاکرات طرفین در جلسه اول تمام نشود، و دادگاه، به علت تمام شدن وقت دادرسی، یا وقت اداری و یا به توافق طرفین، دنباله مذاکرات را به جلسه دیگر موکول کند، جلسه اول تمام نشده است و جلسه مزبور ادامه خواهد یافت تا مذاکرات طرفین، در جلسه یا جلسات بعد خاتمه یابد.

با وجود این، هر جلسه‌ای که دادگاه برای رسیدگی به پرونده یا اخذ توضیحات از اصحاب دعوی و یا رسیدگی به دلایل طرفین تعیین کند، دنباله جلسه اول محسوب نمی‌شود.

همانطور که گفتیم، جلسه بعدی دادگاه، در صورتی دنباله جلسه اول و متمم آن محسوب خواهد شد که، در واقع، به صورت تنفس بین دو جلسه، یا برای پایان یافتن مذاکرات طرفین داده شده باشد. (۱۲)

اکنون که حقوق و تکالیف طرفین دعوی، در جلسه اول دادرسی اختصاری، و تبادل لوایح، در دادرسی‌های عادی، روشن شد بینیم، اگر خواننده در دادرسی‌های عادی پاسخ دعوی را ندهد، و یا در جلسه اول دادرسی‌های اختصاری حاضر نشود، حقوق او، در زمینه پاسخ‌گویی به دعوی، در جلسات احتمالی بعدی دادرسی - که دادگاه برای اخذ توضیحات یا رسیدگی به دلایل احیاناً می‌دهد - قابل اعمال هست یا خیر؟

بدیهی است، همانطور که عنوان کرده‌ایم، اصولاً فرصت نشان دادن عکس‌العمل از طرف خواننده، در دادرسی‌های اختصاری، در جلسه اول، و در دادرسی‌های عادی، در اولین و یا دومین لایحه ارسالی از طرف خواننده است و حق نیست، در جلسه‌ای که بعدها برای رسیدگی به دلایل یا اخذ توضیحات و امثال آن داده می‌شود، خواننده مجاز باشد آنچه را در جلسه اول دادرسی یا در فرصت تبادل لوایح از دست داده است،

مجدداً به دست آورد و یا، به وسیله لایحه، قصور خود را جبران کند. (به پاورقی شماره ۱۱ مراجعه شود.)

مع هذا، باید قبول کرد که، اگر مطلبی که خواننده بعد از مقاطع فوق عنوان می‌کند، از قواعد آمره و جزو تکالیف خود دادگاه باشد، ظاهراً طرح آن اشکالی ندارد؛ به این شرط که همراه با دلایل کافی برای اثبات و احراز فوری آن باشد.

برای مثال، اگر بعد از جلسه اول دادرسی (خواه خواننده در آن حضور داشته باشد، و خواه در غیبت او تشکیل شده باشد)، و یا بعد از تبادل لوایح (خواه خواننده لایحه ارسال داشته باشد و خواه نه) خواننده ایراد به صلاحیت دادگاه و یا ایراد امر مختومه کند، و ایراد وی هم مستدل و مستند باشد، ظاهراً قاضی حق ندارد آن را، به این جهت که خارج از مهلت قانونی عنوان شده، نپذیرد و علت این امر روشن است: این قبیل ایرادات جنبه عمومی دارند و، در واقع، خواننده دعوی دادگاه را متذکر امری می‌کند که جزو وظایفش بوده است و دادگاه نمی‌تواند نسبت به وظایف قانونی خود بی‌توجه بماند.

بنابراین، اگر خواننده دعوی خارج از مواعد قانونی دست به دفاع به معنای اخص بزند و یا ایرادات خصوصی (مانند مرور زمان) را مطرح کند، دادگاه قانوناً نمی‌تواند به آن توجه کند؛ ولی اگر به ایرادات عمومی (مانند اهلیت خواهان، سمت وکیل خواهان، امر مختومه و امثال آن) استناد کند، دادگاه، در صورت صحیح بودن ایراد خواننده، ناچار است به آن توجه کند.

کما اینکه، اگر ایرادات مزبور برای اولین بار حتی در مرحله تجدیدنظر (چه تجدیدنظر عادی و چه تجدیدنظری که از طرف دادستان کل تقاضا می‌شود - ماده ۳۱ قانون ت.د.ع.ا.) عنوان شوند، دادگاه نمی‌تواند به بهانه اینکه در مراحل قبلی مطرح نشده‌اند به آنها ترتیب اثر ندهد.

مضافاً به اینکه قانونگذار، در مسأله حکم غیابی، کسی را غایب می‌داند که در هیچ‌یک از جلسات دادگاه شرکت نکرده باشد؛ لازمه این امر این است که در هر جلسه‌ای که شرکت کند (حتی جلسات بعد از اولین جلسه یا بعد از تبادل لوایح) حرف او را بپذیرند؛ والاّ منطقیاً درست نیست مطالب مدعی علیه را در جلسات بعد از اولین جلسه دادرسی قابل شنیدن یا پذیرش ندانند، ولی حضور او را سبب حضوری تلقی شدن حکم



بدانند؛ به عبارت دیگر، فرصت واخواهی را از خواننده به خاطر حضور در جلسه‌ای که حق طرح دفاع یا دادن لایحه مؤثر را در آن ندارد سلب کنند. (ماده ۲۹ ق.ت.د.ع.؛ به ماده ۱۶۴ آ.د.م. نیز مراجعه شود.) (۱۳) و (۱۴)

به نظر ما، حق این است که، یا در جلسات دوم و بعد از آن نیز به خواننده‌ای که قبلاً در دادرسی شرکت نجسته حق پاسخ‌گویی به دعوی را (چه حضور او چه طی لایحه) بدهند، و یا حضور او را در جلسه‌ای که حق پاسخ‌گویی به دعوی را در آن ندارد موجب حضوری تلقی شدن حکم ندانند، تا حق او برای پاسخ‌گویی به دعوی در مرحله واخواهی ضایع نشود.

نکته دیگری که طرح آن در اینجا خالی از فائده به نظر نمی‌رسد این است که، اگر خواننده در دادرسی مرحله نخستین شرکت نکند، و پرونده منجر به صدور حکم غیابی شود، در مرحله اعتراض به حکم غیابی حق خواهد داشت، از تمام حقوقی که برای او برای پاسخ‌گویی به دعوی پیش‌بینی شده استفاده کند؛ به عبارت دیگر، حق این است که مرحله اعتراض به حکم غیابی را، از این جهت، در حکم جلسه اول دادرسی (در دادرسی‌های اختصاری) و تبادل لوایح (در دادرسی‌های عادی) بدانیم.

در حقیقت، چون حکم به‌طور غیابی صادر شده، بنابر قاعده «الغائب علی حجت»، باید به محکوم‌علیه غایب حق داد، ضمن اعتراض به حکم غیابی، از کلیه طرق دفاعی استفاده کند، چه در ماهیت دعوی باشد چه در حاشیه آن (ایرادات) و چه به صورت دعوای متقابل؛ در غیر این صورت، در واقع، حق دفاع او پایمال خواهد شد.

البته، شرط مجاز بودن خواننده در استفاده از کلیه طرق دفاعی، این است که، در مرحله بدوی، حکم غیابی صادر شده باشد؛ و الا، اگر به هر علتی (حضور در جلسه یا ارسال لایحه، در اولین جلسه یا جلسات بعدی) حکم حضوری علیه او صادر شود، فقط در مرحله تجدیدنظر، که تنها طریقه اعتراض به حکم خواهد بود، ایرادات عمومی و همچنین مسائل ماهوی، که در مرحله بدوی به علت مدلل و مستند نبودن مورد قبول قرار نگرفته‌اند، قابل طرح و استماع خواهند بود.

ضمناً، اگر محکوم‌علیه غیابی واخواهی خود را در مهلت مقرر، عمداً، طرح نکند، ولی ظرف ۲۰ روز بعد از مهلت واخواهی تقاضای تجدیدنظر کند، حقاً نباید بتواند از

کلیه طرق دفاعی، در مرحله تجدیدنظر، استفاده کند. زیرا، اولاً، او فرصت ادای پاسخ در مرحله واخواهی را تماماً از دست داده است و ثانیاً، به دفاع ابتدایی او در مرحله تجدیدنظر، در حقیقت، یک بار رسیدگی خواهد شد، و در نتیجه رسیدگی ماهوی سیر طبیعی، یعنی دو مرحله‌ای، خود را طی نمی‌کند؛ مگر اینکه، ابلاغ دادخواست و حکم غیابی به وی، به صورت واقعی نباشد و، در نتیجه بعد از مهلت واخواهی، فقط راه تجدیدنظر به روی او باز مانده باشد که، در این صورت، چون اولین بار است به دعوی می‌تواند پاسخ بدهد، و قبلاً هم (به علت غیرواقعی بودن ابلاغ اوراق) قصوری در ادای پاسخ مرتکب نشده، حق این است که مدافعات وی کلاً شنیده شود. (۱۵)

نتیجه اینکه، درست است که قانونگذار خواننده را مکلف ساخته، آنچه به عنوان پاسخ‌گویی به دعوی (دفاع از حقوق خود) به نظرش لازم می‌رسد، در اولین جلسه دادرسی اختصاری و یا اولین لایحه دادرسی عادی مطرح سازد ولی، همانطور که مرقوم گردید، منظور از اولین جلسه یا اولین لایحه، اولین فرصتی است که خواننده فرصت پاسخ‌گویی به دعوی را پیدا می‌کند (در دومین لایحه خواننده، فقط پاسخ لایحه خواهان به اولین لایحه او و احیاناً جواب ادعاهای مطروحه از طرف خواهان خواهد آمد).؛ لذا، در صورتی که این فرصت قبلاً به وی داده نشده باشد، باید آن را به او داد تا حق دفاع - که از ابتدایی‌ترین اصول دادرسی است - و به طور قطع دادرسی که بدون رعایت کامل آن صورت گرفته باشد، شایستگی حمل این عنوان را با خود ندارد، از او (محکوم علیه) سلب نشود.

## یادداشت‌ها

۱. البته رعایت بعضی از این مهلت‌ها از طرف مأمورین دولت، تابع مقتضیات زمان و مکان است؛ برای مثال، رعایت دو روزی که در مواد ۸۳ و ۸۵ برای مدیر دفتر دادگاه پیش بینی شده است و یا ۲۴ ساعت یا یک هفته‌ای که در مواد ۱۲۸ و ۱۵۲ آ.د.م. برای قاضی محکمه پیش بینی شده، با توجه به حجم پرونده‌های ارجاعی به آنان، تقریباً غیرممکن است و، روی همین اصل، معمولاً حساسیت نسبت به این‌گونه مدت‌ها نشان داده نشده و نمی‌شود.

۲. حتی، همانطور که می‌دانیم، قانونگذاران، از جمله قانونگذار ایران، برای اقامه دعوی مدنی نیز مهلت پیش‌بینی کرده اند و، با وضع تأسیس مرور زمان، سعی کرده‌اند مدعی‌های احتمالی را وادار



کنند، اگر نظر به طرح دعوی دارند، در مدت معینی اقدام کنند تا، هم با دلایل زنده و تازه و امکانات بیشتر، زودتر به حق خود برسند، هم تکلیف خوانده احتمالی، برای حفظ دلایل و امکان دفاع بهتر، زودتر تعیین شود و هم دادگستری بتواند، با بررسی به دعوایی که هنوز زیاد کهنه نشده، بهتر و سریع تر به آن رسیدگی کند.

متأسفانه، بعد از انقلاب شکوهمند اسلامی، با کم توجهی هایی که از طرف بعضی از حقوقدانان محترم صورت گرفت، مسأله مرور زمان، که علاوه بر جهات فوق فواید دیگری نیز در بردارد، مورد بی لطفی محاکم قرار گرفت؛ به طوری که در حال حاضر دادگاههای ما ایراد مرور زمان را نمی پذیرند و حال آنکه، همانطور که خوانندگان محترم مطلع هستند، این تأسیس، که پس از تجربه های طولانی به وجود آمده، چیزی نیست که به راحتی بتوان از آن گذشت. کما اینکه، حتی قانونگذار بعد از انقلاب اسلامی، به تدریج، لااقل در بعضی موارد، مانند تعیین مدتهای بیست روزه و یک ماهه برای تجدیدنظرخواهی عادی و فوق العاده (موضوع مواد ۲۷ و ۳۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب)، آن را پذیرفته است.

البته اصطلاح مرور زمان، در این موارد بکار نرفته ولی، در حقیقت، یک مرور زمان عمومی - مانند مرور زمانهای کیفری سابق - است که، بدون ایراد ذی نفع، باید مورد توجه قرار گیرد به نحوی که می توان گفت، از مرور زمان پیش بین شده در قانون آ.د.م. هم، که جنبه خصوصی دارد، تا حدودی شدیدتر است.

بنابراین، به احتمال بسیار زیاد، در آینده نه چندان دور، قانونگذار محترم ایران اسلامی نیز به تأسیس مزبور مجدداً و صریحاً اعتبار قانونی خواهد داد. جالب اینکه، در بعضی کشورها (مانند سوئیس)، حتی بعد از اقامه دعوی نیز، مرور زمان جریان می یابد تا دعوی، بیش از حد، دادگستری و اصحاب دعوی را به خود مشغول نسازد، درست مانند مرور زمانی که در امور کیفری وجود دارد و در کشور ما هم تا قبل از انقلاب اسلامی اجرا می شد.

۳. توضیح اینکه در ایران، تا قبل از انقلاب اسلامی، دادرسی ها بر دو قسم بودند: دادرسی های عادی و دادرسی های اختصاری. چون اصل بر دادرسی های عادی بود، در صدر مواد مربوط به این قسم دادرسی عنوان «عادی» به کار نرفته بود (مواد ۱۱۱ و بعد آ.د.م.)؛ ولی، برای دادرسی های اختصاری - که جنبه استثنایی داشتند - این عنوان در نظر گرفته شده بود. (مواد ۱۴۳ و بعد آ.د.م.) مع هذا، در مواد مختلف آیین دادرسی مدنی، اصطلاح «عادی» برای دادرسی های قسم اول به چشم می خورد. (برای مثال به مواد ۱۵۱، ۲۰۱، ۲۱۸، ۲۷۵ و ۲۲۸ و غیره مراجعه شود.)

دادرسی عادی، با تبادل لوایح یا مقدمات کتبی شروع می شد؛ یعنی دادخواست مستقیماً به خواننده ابلاغ می شد و او، ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ، به آن جواب می داد و این جواب، در صورتی که ظرف مدت مزبور به دفتر دادگاه می رسید، برای خواهان ارسال می شد و او هم، اگر

می‌خواست به آن جواب بدهد، ظرف ده روز از تاریخ دریافت آن جواب خود را طی لایحه (یعنی به صورت نوشته) به دفتر دادگاه می‌فرستاد و این دفتر، در صورت وصول لایحه اخیر، آن را برای خواننده می‌فرستاد و او حق داشت، ظرف ده روز، آخرین پاسخ خود را تسلیم دفتر بکند. به این صورت، هر یک از اصحاب دعوی فرصت داشتند دوبار مطالب خود را با ذکر دلایل و مدارک خود، و ضم رونوشت یا فتوکپی آنها به لایحه، به دفتر دادگاه تسلیم کنند (خواهان، یک مرتبه با دادخواست و دفعه دوم، در جوابی که به اولین لایحه خواننده می‌داد و خواننده، یک مرتبه در جواب به دادخواست و دفعه دوم، در جواب خود به لایحه خواهان (مواد ۱۱۱ و بعد آ.د.م.))؛ و پس از انجام تبادل لوایح (در صورتی طرفین لوایح خود را تقدیم می‌داشتند)، دادگاه، بر طبق ماده ۱۲۸ آ.د.م.، در صورتی که نیازی به اخذ توضیح یا رسیدگی به دلایل نبود، رأی خود را صادر می‌کرد. چون این نحوه دادرسی، با توجه به مدت ابلاغ اوراق قضائی در آن زمان، حدوداً سه تا چهار ماه طول می‌کشید و لاقلاً برای بعضی موارد طولانی می‌نمود، قانونگذار، برای دعاوی که طبع، نصاب و یا وضع اصحاب آنها تاب رعایت تشریفات نسبتاً طولانی را نداشت (مانند دعاوی بازرگانی، دعاوی مطروحه در دادگاههای بخش و غیره (ماده ۱۴۳ آ.د.م.))، دادرسی‌های اختصاری را پیش بینی کرده بود. با این تصور، که چون، بر طبق این دادرسی‌ها، دادگاه پس از رسیدن دادخواست خواهان به دفتر دادگاه و یا پس از تکمیل آن، بلافاصله وقت رسیدگی تعیین می‌کند، و این وقت از یکی دو ماه تجاوز نمی‌کند، و به علت ساده بودن نسبی قضیه یا فوریت آن، معمولاً، در همان جلسه اول دادرسی، کل مطالب طرفین حضوراً مطرح و به آن رسیدگی می‌شود، وقت اصحاب دعوی برای رسیدگی به این دعاوی کمتر از سایر دعاوی، که با دادرسی‌های عادی رسیدگی می‌شوند، گرفته خواهد شد.

ضمناً تشریفات مربوط به تبادل لوایح، در مراجع استینافی و فرجامی، کوتاهتر می‌شد؛ به این معنی که، اگر در مرحله بدوی هر یک از اصحاب دعوی دوبار مطالب خود را عرضه می‌کردند، در مرحله استینافی یک بارونیم - آن هم با فرصتی کوتاهتر - و در دیوان عالی کشور، طرفین دعوی فقط یک بار لایحه خود را تسلیم می‌کردند (لایحه اعتراضات فرجامی، و پاسخ آن از طرف فرجام‌خواننده) (مواد ۴۹۷ و بعد و ۵۳۹ آ.د.م.).

۴. و این در حالی است که، از یک طرف، دادگاهها، و به خصوص راهروهای دادگستری، به مراتب بیش از سابق محل تردد و، بهتر بگوییم، تجمع ارباب رجوع شده است و از طرف دیگر، در غالب پرونده‌هایی که مورد رسیدگی و صدور حکم قرار می‌گیرند، به علت کمبود وقت قضات، و کثرت پرونده‌ها، حق مطلب آنطور که باید، ادا نمی‌شود؛ به طوری که، حتی جنبه معنوی شغل شریف قضاء، از جهت مراجعه به کتب فقهی و حقوقی ارزشمند و بحث و فحص در اطراف قضایای مطروحه، در بسیاری از موارد، نسبت به سابق کمتر شده است.



۵. همانطور که می‌دانیم، سرعت در دادرسی تا حدودی مطلوب است که، با دقت لازم برای رسیدگی به پرونده و اجرای قوانین و عدالت همراه باشد و الا، اگر، آنطور که بعضی از مردم ناوارد می‌خواهند، قرار باشد رسیدگی به یک پرونده از تاریخ تقدیم دادخواست تا صدور حکم بدوی، ظرف چند روز یا چند هفته تمام شود، معمولاً چنین رسیدگی، با دادرسی در معنای صحیح آن، تضاد پیدا می‌کند؛ مگر در موارد بسیار استثنایی. البته، در دعاوی کیفری، پس از طرح دعوی و ارجاع پرونده به نیروی انتظامی برای تهیه مقدمات و تهیه دلایل، امکان دارد در همان روز شکایت یا فردای آن روز، طرفین به دادگاه هدایت شوند و دادگاه هم، با ارشاد طرفین و تکلیف صلح به آنان، و قبول آن از طرف شاکی و مشتکی عنه، پرونده را مختومه نماید. ولی، این موارد استثنایی را، به حساب موارد عادی رسیدگی به پرونده‌ها، و احقاق حق نمی‌توان گذاشت.

سابق بر این نیز، امنای صلح و مراجع جانشین آنان، در بسیاری از موارد، با رسیدگی سریع به دعاوی کوچک و یا، با تلاش در ایجاد صلح بین طرفین، پرونده‌ها را یکی دو روزه تمام می‌کردند. بنابراین داشتن انتظار سرعت بیش از حد برای پایان دادن به پرونده‌ها و یا تلاش در این راه، در شرایط فعلی کشور، با توجه به کثرت جمعیت و تورم پرونده‌ها نتیجه‌ای، جز تضییع حقوق عده‌ای نخواهد داشت. در شهری که صدور یک المثنای شناسنامه، به طور عادی، حدود سه ماه طول می‌کشد، و ابلاغ و اعاده یک اخطاریه، در شهرهای بزرگ، به‌طور طبیعی، حدوداً دو ماه وقت می‌گیرد، احقاق حق چند روزه، و یا چند هفته معنی ندارد.

۶. مع‌هذا، در صورتی که خواننده به کلی از پاسخ به دعوی خودداری کند و حکم غیابی علیه وی صادر شود، حق دارد، ضمن اعتراض به حکم غیابی، از کلیه طرق دفاعی که در مرحله بدوی می‌توانست استفاده کند، در مرحله واخواهی نیز استفاده کند.

۷. ایرادات عمومی، مانند ایراد به صلاحیت یا ایراد امر مختومه، گرچه مانند سایر ایرادات، بر طبق ماده ۲۰۱ آ.د.م.، باید در اولین جلسه یا اولین لایحه عنوان شوند، مع‌هذا، چون جنبه عمومی دارند و دادگاه راساً مکلف به توجه به آنهاست، اگر در جلسات بعدی دادرسی هم عنوان شوند و موجه باشند، باید مورد توجه قرار گیرند، خواه این توجه به ایراد، بلافاصله پس از استناد یا تذکر خواننده یا ذی‌نفع باشد، و یا لااقل، پس از رسیدگی به ماهیت دعوی، و قبل از اخذ تصمیم در ماهیت آن.

۸. اگر چه اصل فوق، در تمام مواردی که دعوی دو مرحله رسیدگی ماهوی دارد، باید اجرا شود، مع‌هذا، در وضع فعلی، با توجه به مقررات مربوط به تجدیدنظر از احکام، این اصل، فقط در مواردی که مرجع تجدیدنظر دادگاه استان است، می‌تواند رعایت شود و، در مواردی که مرجع تجدیدنظر دیوان عالی کشور است، قابل اعمال نیست؛ به این معنی که دیوان عالی کشور، با اینکه در این موارد مرجع تجدیدنظر (چیزی در حدود استیناف سابق) است، مع‌هذا وظایف مربوط به مرجع دوم رسیدگی ماهوی را انجام نمی‌دهد؛ بنابراین، نه دلیل جدیدی می‌پذیرد و نه جلب ثالث

و ورود ثالث را، که در مرحله استینافی (تجدید نظر استان) امکان طرح آنها وجود دارد، و این یک بام و دو هوایی، قابل توجیه به نظر نمی‌رسد.

۹. متأسفانه، بر طبق رویه دادگاههای تجدیدنظر استان، لاقل در تهران، در بسیاری از موارد، این دادگاهها نه دستور تبادل لوایح می‌دهند، و نه دستور تعیین جلسه دادرسی، خواه در مقام نقض حکم باشند، و خواه در مقام تأیید آن. با این کیفیت، در غالب موارد، نه برای تجدیدنظر خوانده فرصت جلب ثالث وجود دارد، و نه فرصت طرح ادعاهای مرتبط با ادعاهای مطروحه در مرحله بدوی (ماده ۵۰۸ آ.د.م.) که این نحوه کار، به نظر ما، خیلی درست نیست و می‌تواند به حقوق طرفین دعوی لطمه بزند.

۱۰. در دادرسی‌های اختصاری، همانطور که اشاره کردیم، ممکن است مذاکرات طرفین در جلسه اول تمام نشود و دادگاه، به منظور استماع بقیه مذاکرات طرفین، وقت دادرسی را تجدید کند و، حال آنکه، در دادرسی‌های عادی، مطالب طرفین باید ظرف مهلت مقرر قانونی پایان پذیرد و، به عبارت دیگر، مهلت تبادل لوایح، در شرایط عادی، قابل تمدید نیست.

۱۱. برای توضیح بیشتر، می‌توان گفت که خوانده دعوی حق ندارد آنچه را که باید در اولین لایحه خود عنوان کند، مانند ایرادات خصوصی، دفاع در ماهیت، دعوی متقابل انکار و تردید و غیره، در لایحه دوم خود مطرح کند؛ زیرا، برای خواهان، فرصت دیگری برای پاسخ به آن وجود نخواهد داشت.

۱۲. مشکلی که در دادرسی‌های فعلی - که گفتیم جز در دیوان عالی کشور به صورت اختصاری انجام می‌شوند - وجود دارد این است که، علاوه بر طولانی بودن معمولی تاریخ اولین جلسه به نحوی بی‌سابقه، در این جلسه نیز، چون خوانده برای اولین بار است مطالب خود را عنوان می‌کند (به صورت ایراد، دفاع به معنای اخص و دعوای متقابل)، و خواهان نیز باید پاسخ مطالب مزبور را بدهد، امکان زیاد وجود دارد که مطالب طرفین تمام نشود و دنباله آن به جلسه بعد، که باز هم فاصله آن، لاقل در تهران (در اکثر دعاوی حقوقی مطروحه در دادگاههای عمومی) به چندین ماه می‌رسد، موکول شود.

می‌توان گفت که قانونگذار، بدون دقت کافی، و بدون مشورت با اهل فن، و کسانی که موی خود را در دادگستری سفید کرده‌اند، دست به تغییراتی زده است که نتیجه آن، به کلی بر خلاف منظورش بوده است؛ به طوری که، بدون هر گونه تردیدی، می‌توان گفت اگر قانونگذار، به جای حذف دادرسی عادی، مقرر می‌داشت که، در کلیه دعاوی، هر دو قسم دادرسی انجام شود، یعنی دادن جلسه دادرسی و تبادل لوایح هر دو اجباری می‌شدند، باز هم وقت اصحاب دعوی و دادگاهها، کمتر از وضع فعلی، مصروف پرونده‌ها می‌شد، زیرا، طرفین دعوی، طی تبادل لوایح، کلیه مطالب خود را عنوان کرده بودند و، در جلسه دادرسی که برای مدتها بعد داده شده، جایی برای تکرار



مطالب بی وجه و وقت گیر وجود نداشت. البته، این امر، با این فرض است که وقت دادرسی‌ها چندین ماهه باشد (وضعی که در تهران و شهرهای بزرگ دیگر در حال حاضر معمولاً وجود دارد) و الا، اگر در شهری وقت دادرسی از یکی دو ماه تجاوز نکند، تبادل لوایح نمی تواند ضرورت داشته باشد.

۱۳. ماده ۲۹ قانون تشکیل دادگاههای عمومی مصوب سال ۱۳۵۸ چنین اشعار می دارد: «احکام دادگاههای صلح و دادگاههای حقوقی و جزائی، حضوری محسوب است، مگر اینکه، حسب مورد، خوانده یا متهم یا وکیل آنها در هیچ یک از جلسات دادگاه حاضر نشده، و یا لایحه دفاعیه نفرستاده باشد.»

۱۴. قانونگذار می تواند موارد اعتراض به حکم غیابی را به نحو منطقی محدود کند، مثلاً بگوید اگر حکمی قابل تجدید نظر است، دیگر قابل واخواهی نیست (به ماده ۱۷۴ اصلاحی آئین دادرسی مراجعه شود)؛ ولی منطقیاً نمی تواند اعلام کند که، صرف حضور خوانده در جلسه دادرسی - بدون اینکه دفاع یا ایرادی از او پذیرفته شود - موجب حضوری شدن حکم خواهد شد.

۱۵. مع هذا، اگر دفاع او به صورت ایراد، آن هم از ایرادات عمومی باشد، همانطور که قبلاً هم اشاره شد، در هر حال و در تمام مراحل، باید مورد توجه قرار گیرد.